

زیست فرهنگی استادان دانشگاه به مثابه زیست از دست رفته

حامد طاهری کیا^۱

تاریخ دریافت: ۹۷/۴/۸ تاریخ تایید: ۹۷/۸/۱۸

DOI: 10.22034/jcsc.2020.89015.1644

چکیده

در مقاله حاضر، به دنبال بررسی چگونگی مصرف آثار فرهنگی و هنری استادان دانشگاه هستیم و آن را در قالب زیست فرهنگی استادها تبدیل به مسئله کرده‌ایم. زیست فرهنگی یک استاد دانشگاه ایرانی چگونه است؟ برای پاسخ به این پرسش نیز اشاره‌ای به وضعیت زیست علمی استادها داریم تا بتوانیم آنچه از موقعیت زیست علمی استاد بر زیست فرهنگی او تأثیر می‌گذارد، تصویر بهتری پیدا کنیم. بنابراین، مقاله حاضر، بر اساس روش شناختی کیفی در دو دانشگاه دولتی تهران و دانشگاه آزاد واحد تهران مرکز است. در دو دانشگاه یادشده، دانشکده‌های مختلفی قرار دارند که در سه گروه عمده هنر، علوم انسانی و مهندسی با ۱۲۰ استاد مصاحبه به عمل آمده است. بر اساس نتیجه‌گیری زیست علمی استادها در ساختار اداری دانشگاه به گونه‌ای درگیر شده است که باید به تعداد انبوه متن علمی چاپ کند؛ زیرا به جز آن موقعیت استادی از دست می‌رود. بنابراین، استاد تبدیل به کارگر فرهنگی می‌شود که مدام باید متن علمی تولید کند و این خارج از استانداردهای تولید متن علمی نوآورانه است. استاد دچار سرخوردگی است و از طرفی دانشگاه ایرانی نسب به وضعیت زیست فرهنگی استاد نیز بی‌اعتناست. بدین ترتیب، اولویت استاد ایرانی گذراندن زمان در حوزه تخصصی است و او نسبت به ضرورت مصرف آثار فرهنگی و هنری نه تنها آگاهی ندارد، بلکه در وضعیت بحرانی به سر می‌برد.

واژگان کلیدی: دانشگاه استاد، زیست فرهنگی، زیست علمی، مصرف فرهنگی.

۱ استادیار موسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی؛ Kia.erhut@iscs.ac.ir.com

مقدمه

زیست فرهنگی استادان دانشگاه از مهم‌ترین مسائلی است که در مطالعات آموزش عالی در ایران باید مد نظر قرار گرفته شود. استادها جزء گروه‌های مرجعی حساب می‌شوند که تولید دانش می‌کنند و علاوه بر آن، شیوه تولید دانش را هم آموزش می‌دهند. استادها به دانش تخصصی تعلق دارند که در محدوده آن نیز فکر می‌کنند. بنابراین، در حوزه دانش تخصصی خود تولیدات علمی دارند.

از طرفی دیگر، تولیدات علمی آنها تحت ساختار اداری دانشگاه تعریف می‌شود. دانشگاه برای ارزیابی وضعیت عملکرد استادان و همچنین، ارتقای علمی آنان طبق چارچوبی مشخص به تولیدات علمی امتیاز می‌دهد و هر استاد باید بتواند در سال، امتیازهای مناسب را کسب کند. به همین سبب، استادان دانشگاه همواره دغدغه کمیت تولید متن علمی را دارند و این مسئله، نه تنها بر کیفیت آثار تأثیر گذاشته، بلکه به سرقت‌های علمی، پایین آمدن نوآوری و بهره‌کشی از دانشجو (Kazemi, 2017) دامن زده است.

بدین ترتیب، استادها دارای استرس زیادی برای حفظ موقعیت استادی خود در دانشگاه‌اند. آنان در تلاش‌اند تا موقعیت خود را ارتقای دهند و در واقع، معطوف به حوزه تخصصی خود هستند. از طرفی دیگر، وضعیت معیشت آنها چنان‌که باید نیست و بیشتر آنان با مسائل اقتصادی دست به گریبانند. در نتیجه، استرس کاری دانشگاه، نبود زمان کافی برای کارهای علمی و وضعیت نامناسب معیشت، همگی بر زیست فرهنگی استادها تأثیر گذاشته است.

ما در این پژوهش، زیست فرهنگی استادان را مصرف آثار فرهنگی و هنری تعریف کرده‌ایم. مصرف موسیقی، فیلم، کتاب و یا اوقات فراغت و ورزش، زیست فرهنگی آنها را شکل می‌دهد. زیست فرهنگی استادها از این جهت اهمیت دارد که تنها موقعیت فکر کردن خارج از مرزهای دانش تخصصی در فرایند مصرف آثار فرهنگی و هنری است. استاد به واسطه چنین مصرفی می‌تواند خارج از حوزه تخصصی خود به گونه‌ای فکر کند که دامنه‌های معرفتی‌اش را گسترش دهد. مصرف آثار فرهنگی و هنری موقعیتی را ایجاد می‌کنند که استاد می‌تواند در خلال مصرف، با موضوعی خارج از حوزه تخصصی خود درگیر شود و در این درگیری، موقعیت فکر کردن برای او به وجود آید. بنابراین، مرزهای احساسات او خارج از میدان تخصصی‌اش گسترش پیدا می‌کند و استاد می‌تواند با دنیای پیرامون خود فعالانه‌تر و پویاتر رابطه برقرار کند.

به بیانی دیگر، مصرف آثار فرهنگی و هنری تمرین خروج از تفکر خطی است. تفکر خطی اشاره به حدود مرزهای تخصص استاد دارد که او در حیطه آن فکر می‌کند و زبان او شکل می‌گیرد، اما مصرف آثار فرهنگی و هنری او را از این حدود بیرون می‌آورد و در چرخه‌ای از اندیشه قرار می‌دهد که در نهایت ظرفیت احساسات استاد برای درک جهان را آن‌چنان توسعه می‌دهد که می‌تواند دربارهٔ جهان پیرامون خود صحبت کند و زبان بر قراری ارتباط برای او فراهم شود.

به همین سبب، بررسی مسئلهٔ زیست فرهنگی استادان دانشگاه، دارای اهمیت بسیار فراوانی است. پرسش اصلی این است که استاد دانشگاه ایرانی چگونه با مصرف آثار فرهنگی و هنری رویارو می‌شود؟ و چگونه زیست علمی و زیست فرهنگی استادها از یکدیگر تأثیر می‌پذیرد؟ برای پاسخ به این پرسش‌ها مقاله‌های مشخصی انجام نشده‌اند و به‌عبارتی، دیگر، زیست فرهنگی استادها به‌شکل مستقل تبدیل به مسئله‌ای برای مقاله نبوده است.

در بین مقاله‌های منتشر شده فقط دو مورد، به پژوهش حاضر، بسیار نزدیک بودند. اول مقاله‌ای که به مسئلهٔ چگونگی اوقات فراغت استادها پرداخته (احمدی و دارویی، ۱۳۸۰) و در آن سعی شده تا به اولویت‌های فراغتی آنان اشاره شود. در میان آنها مطالعهٔ کتاب درسی، تدریس در دانشگاه‌های دیگر، انجام کارهای فرهنگی، مطالعهٔ غیر درسی و رسیدگی به مشکلات فرزندان پنج اولویت استادها در گذران فراغت را شکل می‌دهد و از طرفی، گوش دادن به موسیقی و ورزش از بین بیست اولویت به ترتیب دارای مقام‌های دوازدهم و سیزدهم هستند. همچنین، مقالهٔ حاضر، سعی کرده است تا بر اساس جنسیت اوقات فراغت را مطالعه کند که بر اساس آن زنان بیشتر میل به انجام کارهای خانه و رسیدگی به فرزندان را دارند و مردان بیشتر تمایل به دیدن تلویزیون را نشان می‌دهند، اما این مقاله، با توجه به شیوهٔ کمی که دارد، دارای کلی‌گویی‌های بسیاری است که وقتی فعالیت‌های فرهنگی اولویت سوم استادها را تشکیل می‌دهند، اما مشخص نیست که منظور از فعالیت‌های فرهنگی چیست؟ در نتیجه، شاخص به‌دست‌آمده آن‌قدر دارای ابهام و کلی‌گویی است که به ما اطلاع درستی برای تحلیل زیست فرهنگی استادها نمی‌دهد. البته، نقد بیان شده پیرامون اکثر شاخص‌هایی که به‌دست آمده‌اند صدق می‌کند.

مقالهٔ دیگر، در پی ژانرشناسی ذائقهٔ استادها پیرامون آثار فرهنگی و هنری همانند موسیقی، فیلم، کتاب و تئاتر بوده است (حسینی، ۱۳۹۶). در آمارهایی که به‌دست آمده‌اند ۸۴ درصد

استادها به موسیقی سنتی، ۶ درصد علاقه‌مند به تئاتر رئالیسم اجتماعی، ۲۸ درصد به کتاب رمان و ۳۸ درصد به فیلم‌های معناگرا ابراز علاقه کرده‌اند، اما مسئله اساسی که وجود دارد فاصله‌ای هستی‌شناختی است بین آنچه استادها در ذهن خود از یک جریان فرهنگی و هنری ابراز تمایل و آنچه از نظر میزان و کیفیت که در عمل از این محصولات استفاده می‌کنند. بنابراین، میزان و کیفیت استفاده از محصولات فرهنگی همچنان ناشناخته باقی مانده است. با این توجه، ما در مقاله حاضر درصددیم تا با به‌کارگیری روش‌شناختی کیفی به چگونگی رویارویی استادها به مسئله‌ای با زیست فرهنگی بپردازیم.

روش

در مقاله حاضر بر اساس روش کیفی انجام و از شیوه‌های مصاحبه عمیق و مشاهده میدانی برای جمع‌آوری داده استفاده شده است. در طی روند مقاله، دو دانشگاه دولتی دانشگاه تهران و دانشکده‌های دانشگاه آزاد واحد تهران مرکز انتخاب شد. بنابراین، دانشکده‌های موجود در آنها در سه دسته هنر، علوم انسانی و مهندسی بررسی شد. ذکر این نکته لازم است که در این سه دسته نیز گروه‌های مختلف علمی وجود داشت که از هر کدام از گروه‌ها بین سه تا ۵ استاد بررسی شدند. بنابراین، با توجه به تعداد دانشگاه‌ها و دانشکده‌های آنها در مجموع ۱۲۰ استاد مصاحبه شدند. البته ذکر این نکته لازم است که با این تعداد از مصاحبه‌ها، با در نظر گرفتن ابعاد مختلف گروه‌های علمی، امکان به‌وجود آمدن اشباع کسب داده‌ها را فراهم کرد.

جدول ۱. رشته‌های بررسی شده.

هنر	علوم انسانی	فنی
نقاشی	فلسفه	مکانیک
موسیقی	علوم ارتباطات و روزنامه‌نگاری	شیمی
مجسمه‌سازی	ادبیات فارسی	فیزیک
نمایش	عربی	آمار
عکاسی	تاریخ	ریاضی پایه
مقاله هنر	باستان‌شناسی	
	زبان‌شناسی	
	علوم سیاسی	
	علوم اجتماعی (سه مصاحبه از پژوهشکده مطالعات فرهنگی و علوم اجتماعی وزارت علوم)	

شیوه انتخاب استادها، بر اساس نمونه‌گیری نظری و دو متغیر سن و جنسیت دارای اهمیت بود، یعنی استادها از هر دو جنس زن و مرد و از نظر وضعیت استخدام جدید/قدیم انتخاب شدند. با هر کدام از استادها بین نیم تا یک ساعت مصاحبه شد و پرسش‌ها حول مسائل زیست علمی و زیست فرهنگی آنان بود. در این حین نیز مشاهده میدانی انجام می‌شد. رفتار استاد، شیوه لباس پوشیدن او، چگونگی صحبت کردن و به‌کار گرفتن کلمات و اگر استادها دارای اتاق بودند شیوه نظم و تربیت و آرایش اتاق از موارد مشاهده میدانی بودند.^۱

بنابراین، نوع داده‌هایی که به‌دست آمد، شامل مجموعه‌ای از مصاحبه‌ها و مشاهدات بود. مشاهدات توسط پژوهشگر در قالب متن توصیفی - تحلیلی پیاده می‌شد و بنابراین، در هنگام تحلیل مصاحبه‌ها، این داده‌ها به‌مثابه داده‌هایی کمکی برای تبیین بهتر تحلیل به‌کار رفت و به بیانی دیگر، تأثیر غیر مستقیم در تجزیه و تحلیل داده‌های مصاحبه داشت.

بر این اساس، داده‌ها در نرم‌افزار کیفی انوایوو^۲ بررسی و کدگذاری اولیه شد. بعد از آن کدها به دسته‌بندی تقسیم شد تا مرزهای مفهومی آنان از یکدیگر مشخص شود. سپس، هر کدام از دسته‌ها تحلیل شد و ارتباط مرزهای آنان با دیگر دسته‌بندی‌ها به شکل‌گیری مفهوم‌هایی کمک کرد تاگذار و انتقال مرزهای دسته‌بندی‌ها به یکدیگر امکان‌پذیر شود. بنابراین، آنچه در این مقاله، آورده شده است فقط قسمتی از مقاله و همچنین دسته‌بندی‌هایی است که ایجاد شد.

فرهنگ و دانشگاه

زیست فرهنگی استادها دارای جنبه‌های پیچیده‌ای است؛ زیرا در شبکه‌ای از روابط با دیگر جنبه‌های زندگی قرار می‌گیرد. برای مثال، در فرهنگ اروپا دانشگاه بر اساس نظر کلیسا و گرفتن استقلال از آن به‌وجود آمد و بدون آن کشف حقایق هستی مسئله‌ای ناممکن به نظر می‌رسد. بنابراین علم شاخه‌ای از دانش است و باید بر اساس آن شناخته شود (Szostek, 2004: 469). پس دانشگاه‌ها برای مقاله و گسترش حقیقت شکل گرفت (همان: ۴۷۳) و به‌واسطه آن بر فرایندهای تغییرات فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی تأثیر گذاشت.

دانشگاه محلی است که تولید، انتقال و بازتولید فرهنگی صورت می‌گیرد. دانشگاه به‌واسطه دسترسی به منابع تولید ارزش در تمام زمینه‌های مربوط به انسان قدرتی را در سرشت خود

۱ البته لازم به ذکر است که اساتید بسیار از دانشکده‌های دانشگاه آزاد دارای اتاق شخصی نیستند.

ایجاد کرده است که به آن اجازه پاسخ به نیازهای فرهنگی و همچنین ایجاد ارزش‌های جدید فرهنگی را می‌دهد (Mayor, 1992: 17). به همین سبب، دانشگاه در ایجاد و تغییر فرهنگ جامعه، دارای نقشی فعال و محل تربیت نخبگانی است که وارد عرصه‌های مختلف جامعه شده و به پیرو آن فرهنگ را تغییر می‌دهند.

بنابراین، تامپسون^۱ (205: 1978) می‌گوید: «تلاش برای مشخص کردن جایگاه فرهنگی استادها در برگیرنده سبک زندگی، رفتار، الگوها و محیط ویژه‌ای است که در آن استاد خود را پیدا می‌کند». در فرهنگ دانشگاهی، استادها باید دانش را به دیگران انتقال دهند و آنان باید شرایط یادگیری مؤثر را مهیا کنند، اما مهم‌تر آنکه استاد باید تلاش کند تا زندگی علمی خود را مستقیم بر اساس چیزهایی که آموخته است پیش ببرد و دیگران را به آن تشویق کند (همان: ۲۰۹). بنابراین استاد در پیوندی بین مسئولیت یادگیری‌های خود، زیستن آنها و انتقال به دیگران قرار داد. استاد باید بتواند آموخته‌های علمی و زیست فرهنگی خود رابطه برقرار کند.

مفهوم هسته‌ای تولید، زیستن و انتقال دانش چیزی است که منطق ایجاد و ادامه دانشگاه را در فرهنگ غرب معنادار می‌کند. برای مثال، ماتئو آرنولد^۲ (به نقل از Mayor, 1992: 18) به فرایندی از انتقال دانش اشاره می‌کند که در پی آن مفاهیم سخت و انتزاعی تبدیل به منبعی روشن و قابل فهم می‌شود. دانشگاه تبدیل به جماعت ارتباطی می‌شود که در آن سوژه‌هایی در پی تولید و انتقال دانش از یک سو و سوژه‌هایی در پی یادگیری و کسب دانش از سوی دیگر در فضای دانشگاه به یکدیگر پیوند می‌خورند و جریان دانش را در پی نسل‌ها امکان‌پذیر می‌سازند (Braga da Cruz, 2006: 399). در نتیجه، دانشگاه در کلیت خودش همانند ماشینی است که قدرت نوآوری را تولید می‌کند و بنابراین امکان خلق ارزش‌های نوین فرهنگی فراهم می‌شود (De Wit, 2010: 6).

پیوند فرهنگ و دانشگاه در غرب دانشگاه را در ردیف نهادهای عرضه‌کننده فرهنگ والا مانند موزه‌ها، گالری‌ها، ادبیات فاخر و محصولات فرهنگی سطح بالا قرار می‌دهد (Dimaggio, 1991: 141). در این مفهوم دانشگاه در ردیف تعریف آرنولد از فرهنگ قرار می‌گیرد مبنی بر بهترین چیزهایی که در جهان فکر و گفته شده است. بنابراین، دانشگاه، نماینده تولید بهترین آثار و نوآوری‌های فکری در دل فرهنگ است. هرچند آنچه دانشگاه را در دل فرهنگ والا قرار می‌دهد در تناقض با سازوکار جریان زندگی روزمره است؛ زیرا فرهنگ والایی که دانشگاه در آن

1 Thompson

2 Matthew Arnold

قرار دارد نیازمند تمرکز بر سبک زندگی مبتنی بر تولید آثار علمی است که در جریان سیال و گذران زندگی روزمره وجود ندارد (Worpole, cited in Frow, 1995: 67).

در روند جهانی شدن و نزدیک شدن مرزهای فرهنگ والا و پایین، دانشگاه کارکرد ارگانیک‌تری نیز پیدا کرده است (Chatterton, 2000: 168). نقش دانشگاه در فرهنگ در عین آنکه شامل ویژگی‌های زبان تخصصی و سلسه مراتب است، اما دستاوردهای آن توانسته در فرهنگ ارزش‌های نوین ایجاد کند. ارزش‌های نوین فرهنگ ناشی از سرپزیدن علم و کارکردهای آن در زندگی روزمره است که جریان سیال زندگی روزمره دانشگاه‌ها را تغییر داده است. در نتیجه دانشگاه برای پیوند با فرهنگ باید بخش مهمی از تمرکز خود را بر جریان فرهنگ روزمره بگذارد که نتیجه آن ایجاد شدن مفهوم دانشگاه شبکه‌ای (De Wit, 2010) است. بر این اساس، دانشگاه با تأثیرپذیری از زندگی روزمره و تأثیر گذاشتن بر آن موجب به تغییرات فرهنگی می‌شود. این تأثیرگذاری نشئت گرفته از جریان وسیعی از روابط است که در آن اهمیت آموختن و ارزش‌های دانشگاه در طول زندگی روزمره احساس و ارزش مصرف پیدا می‌کند (Cunningham & Leslie, 2011: 136). آمیخته شدن دانشگاه به مثابه فرهنگ والا با زندگی روزمره به مثابه فرهنگ پایین سبب می‌شود تا زیست فرهنگی استادها بین دو میدان فرهنگ دانشگاه و فرهنگ زندگی روزمره در جریان قرار بگیرد. در پژوهشی از استادها سؤال شد که چند درصد احتمال دارد آنها در برخورد با دیگران رفتار خود را برای رسیدن به انتظارات دیگران تغییر دهند؟ ۴۰ درصد آن را در بیشترین مواقع و ۶۶/۹ درصد آن را در بیشتر مواقع عنوان کرده‌اند. بنابراین، این مسئله، نوع درگیری استادها بین جایگاه فرهنگی خود با روابط با دیگران در طول زندگی روزمره را نشان می‌دهد (Evans, 2015: 12).

اساتید بین فرهنگ آکادمیک و فرهنگ زندگی روزمره، زیست فرهنگی خود را تعریف می‌کنند. روابطی که استاد بین جایگاه خود در موقعیت والای فرهنگی در دانشگاه با جایگاه فرهنگ پایین زندگی روزمره بر قرار می‌کنند می‌تواند به شکل‌گیری و رشد از خودبیبگانگی منجر شود. مفهوم از خودبیبگانگی درباره استادها به وضعیت بیگانه شدن آنان از محصولات تولیدی خود و نداشتن نقشی در تصمیم‌گیری‌های سازمانی نشان می‌دهد (knoop, 1986: 678). بنابراین، استاد دانشگاه باید بتواند بین ایده‌ها، آرمان‌ها و رفتار سازمانی خود پیوند بر قرار و آنها را اجرا کند. به بیانی دیگر، نظام اداری دانشگاه باید به گونه‌ای باشد که زمینه‌ساز پرورش ایده‌ها و آرمان‌ها در استادها و فراهم کننده زمینه‌های لازم برای به اجرا درآمدن آنها باشد.

از خودبیگانگی حاصل گسست بین ارزش‌های تولیدی در فرهنگ دانشگاه و ارزش‌هایی است که استادها در بدو ورود به دانشگاه ایده‌ها و آرمان‌هایی داشتند و به‌مرور از کف داده‌اند (قانع‌راد، ۱۳۸۵: ۱۷۷)، بنابراین استادها با آنچه تولید کرده‌اند بیگانه و از آن فاصله می‌گیرند. به بیانی دیگر، گسست بین ارزش‌های تولید شده در فرهنگ دانشگاه و ارزش‌های ایده‌ها و آرمان‌های استادها موجب می‌شود تا استادها نسبت به هویت و موقعیت خود دچار از خودبیگانگی شوند.^۱

فاضلی (۱۳۹۶: ۹۲) اساسی‌ترین جنبه فرهنگی دانشگاه را کارکرد هویت‌سازی آن می‌داند. هویت دانشگاهی برخاسته از فرهنگ دانشگاه است. بنابراین، گسست نظام اداری دانشگاه، شرایط زیست علمی استادها با ایده‌ها و آرمان‌های آنان که برخاسته زیست فرهنگی است به شکل‌گیری از خودبیگانگی استادها در دانشگاه منجر می‌شود. این فرایند سبب می‌شود تا از خودبیگانگی از زیست علمی به زیست فرهنگی استادها هم سرایت کند و البته دورشدن از ارزش‌های آرمانی و ارزش‌های فرهنگی به از بین رفتن ارزش‌های زیست علمی استادها نیز تأثیر می‌گذارد. بنابراین فاصله بین بهترین آموخته‌ها و شنیده‌ها در فرهنگ با شکل‌گیری دم دست‌ترین ارزش‌ها برای استادان دانشگاه منجر می‌شود.

میر^۲ (1989: 5) بیان می‌کند که سنت دانشگاه ایجاد ارزش‌های فرهنگی مانند حقیقت، عدالت و زیبایی در زندگی افراد بوده است. در ادامه او فرهنگ را در بخش چندگانگی^۳ و چندمعنایی^۴ تقسیم می‌کند. در مفهوم اول، فرهنگ به توسعه روحی، زیبایی‌شناسی و فکری فرد باز می‌گردد. این مفهومی از فرهنگ است که در آن افراد در تلاش برای ارتقای فرهنگی خود هستند. فرد درصدد است تا با کسب ارزش‌های روحی و فکری به موقعیت فرهنگی دست

۱ در مطالعه‌ای نشان داده می‌شود که وقتی دانشجویان نمی‌توانند درس خود را به موقع به پایان برسانند و با سنی بالاتر در کلاس‌های درس قرار می‌گیرند، سعی می‌کنند خاموش به نظر برسند و خود را نشان ندهند. آنان تصور می‌کنند که در فرهنگ دانشگاه جایگاهی ندارند (Mallman & Lee, 2014: 10). این مسئله نشان می‌دهد که فرهنگ دانشگاه دارای شکلی از هم‌مونی و قدرت تعیین‌کنندگی است که دانشجو یا استاد نسبت به جایگاهی که اشغال کرده است، می‌تواند احساس از خودبیگانگی کند. نمونه چنین وضعیتی را اونس (Evans, 2015: 10) نشان می‌دهد که اساتید تازه وارد چگونه از الگوی‌های رفتاری اساتید دیگر برداشت می‌کنند. در نتیجه، فرهنگ دانشگاه، موقعیتی را شکل می‌دهد که دانشجو یا استاد برای قرار گرفتن در آن با اصول رفتاری و انتظاراتی مواجه است که اگر از آن‌ها عدول کند، حس از خودبیگانگی در آن به وجود می‌آید.

2 Mayer

3 polymorphic

4 polysemantic

پیدا کند. در معنای دوم، فرهنگ که گسترش یافته معانی اول است هم به فعالیت‌های فکری و هنری اشاره دارد و هم به منزلت اجتماعی، سبک زندگی، اصول و قوانین مدیریت رفتاری انسانی در جامعه می‌پردازد (همان: ۷). بنابراین میسر دانشگاه را به واسطه فرایند تولید دانش، ارزش‌ها، اصول و قوانین رفتاری و کنشی دارای اهمیت می‌داند و ظهور ارزش‌های جدید در جامعه را در دستگاه تربیتی دانشگاه می‌جوید. همچنین او نقش دانشگاه در فرهنگ را در سه جریان تولید، انتقال و بازتولید فرهنگ در نظر می‌گیرد که در میان آنها جریان بازتولید فرهنگ به وضعیت حضور استاد در جامعه و ارتباطی که بین فرهنگ دانشگاه و فرهنگ روزمره برقرار می‌شود اشاره دارد (همان: ۱۱).

بر این اساس، دانشگاه در بازتولید ارزش‌های فرهنگی نقش فعال دارد، اما با ایجاد گسست بین ارزش‌های تولید شده در دانشگاه و مصرف آن در زندگی روزمره آنگاه دانشگاه دچار از خودبیگانگی ارزشی می‌شود و این مسئله، در موقعیت استادها و زیست فرهنگی آنان هم نیز تأثیر می‌گذارد. بنابراین اگر به سیاستگذاری فرهنگی ایران باز گردیم، این مسئله دو چندان اهمیت ویژه پیدا می‌کند.

دانشگاه ایرانی و شکل‌گیری پدیده از خودبیگانگی در آن بیشتر در زمینه دانشجویان بررسی شده است (ذکایی و اسماعیلی، ۱۳۹۰؛ رضایی، ۱۳۹۵). دانشجویان از بیگانگی تحصیلی تا بیگانگی نسبت به قوانین دانشگاه بررسی شده‌اند، اما تا به اکنون درباره از خود بیگانگی استادها آشکارا صحبتی در میان نیامده است. سیاستگذاری فرهنگی گفتمان جمهوری اسلامی در دانشگاه که به دنبال ساخت دانشگاه اسلامی است و نقش فرهنگی ویژه‌ای را که بر عهده آن گذاشته است یکی از محوری‌ترین ارکان چنین پروژه‌ای را استادها می‌داند. استادها در مفهوم استادها معتقد تنها می‌توانند سوزده‌های مؤمن متخصص متعهد را پرورش دهند. پس، دانشگاه دارای فرهنگ آرمانی می‌شود؛ زیرا بر اساس سیاستگذاری فرهنگی آرمانی (اشترینان، ۱۳۹۱: ۵۳ - ۴۹) پرورش یافته است.

اما اگر نظام اداری دانشگاه نتواند بین زیست علمی و زیست فرهنگی استادها پیوند برقرار کند در واقع، با ایجاد از خود بیگانگی بین استادان دانشگاه سبب اضمحلال رسالت فرهنگی و علمی دانشگاه می‌شود. برای مثال، قانع‌راد (۱۳۸۵: ۱۳۰) در مقاله خود به مسائل مختلف استادها اشاره می‌کند که آنان وضعیت اقتصادی و شغلی خود را با دیگر مشاغل مقایسه می‌کنند و از وضعیتی اقتصادی که در آن هستند، احساس نارضایتی می‌کنند. این خود

نشان‌دهنده فاصله گرفتن نیازهای زندگی استادها و ساختار ناکارآمد قوانین دانشگاه برای تأمین نیازهای زندگی استادهاست. پس، زیست فرهنگی استادهای ایرانی از شبکه‌ای از روابط بین انتظارات آرمانی فرهنگ دانشگاه اسلامی ایرانی، مقتضیات زندگی روزمره، منزلت اجتماعی، تداخل هویت‌ها و اقتصاد است.

به همین سبب، استادی که از منزلت اجتماعی خود ناراضی است به پیرو آن زیست فرهنگی او نیز در راستای اعتلای هویت علمی و فرهنگی او برای بالا بردن سطح موقعیت تولید خلاقانه دانش نیست. نارضایتی موجب می‌شود تا زیست فرهنگی کیفیت خود را از دست بدهد و بی‌تفاوتی فرهنگی را ایجاد کند. دیگر مسائلی مانند چگونگی گذران اوقات فراغت، استفاده از محصولات فرهنگی، شرکت در کنش‌های فرهنگی و به‌عبارتی دغدغه‌مندی فرهنگی که منجر به بالا رفتن سطح منزلت اجتماعی و علمی استادها می‌شود، شکل ویژه خود را برای استادها از دست می‌دهد. در نتیجه، زیست فرهنگی استادها را باید در پیوندی تنیده شده با زیست علمی آنان بررسی کرد.

بنابراین، چگونگی زیست فرهنگی استادها مسئله‌ای است که کیفیت زیست علمی آنان را شامل می‌شود. به بیانی دیگر، زیست فرهنگی استادها شامل زیستن آنان در فرهنگ دانشگاه و فرهنگ زندگی روزمره است. هویت فرهنگی استادها چیزی جدا از هویت آنان در فرهنگ دانشگاه و مواجهه آنان با فرهنگ زندگی روزمره نیست. آنچه در مفهوم زیست فرهنگی یاد می‌شود منظور سبک زندگی صرف استادها نیست، بلکه جریان هویت‌یابی آنان از خلال فرهنگ دانشگاه تا مصرف فرهنگی‌شان بیرون از دانشگاه است. در نتیجه، لازم است تا فرهنگ ارتباطی دانشگاه را به اندازه آنچه در مفهوم زیست فرهنگی در قالب مصرف محصولات فرهنگی می‌فهمیم توجه و بررسی کنیم.

بر این اساس، زیست علمی استادها تأمین اقتصادی و منزلت اجتماعی استادان دانشگاه را شکل می‌دهد و آن نیز با چگونگی قدرت مصرف فرهنگی آنان پیوند می‌خورد. در نتیجه، منظومه‌ای از روابط در دو قلمرو علمی و فرهنگی آنچنان با هم تنیده می‌شود که در تلاشیم تا تصویری از تنیدگی این روابط را به‌دست آوریم.

زیست علمی استادان دانشگاه

دستگاه اداری دانشگاه به‌گونه‌ای تنظیم شده است که استادها برای حفظ موقعیت استادی و همچنین پیدا کردن ارتقای باید متون علمی تولید کنند که از مهم‌ترین آن تولید مقاله‌های

علمی و پژوهشی است. مقاله‌ها دارای امتیاز است و بنابراین مهم‌ترین هدف استادها کسب و جمع‌آوری امتیازهای لازم است:

«من اگر بخوام ارتقای پیدا کنم یک سری تعداد زیادی مقاله و کتاب داشته باشم که این باعث میشه تعداد کار بره بالا» (استاد فلسفه دانشگاه تهران).

به‌همین سبب، زیست علمی استادها تبدیل به فرایندی می‌شود که آنان باید تعداد انبوهی مقاله تولید کنند و با توجه به استانداردهای مقاله نمی‌توان در طول سال تعداد زیادی مقاله تولید کرد. بنابراین، راه‌های دیگری برای این منظور به‌وجود می‌آید و آن سرقت‌های علمی و تولید مقاله‌هایی است که از کمترین میزان نوآوری بهره می‌برد:

«من کسی رو سراغ دارم که ۵۰۰ مقاله داره. این توی این بیست و سه سال چطور ۵۰۰ تا مقاله داده؟ یعنی سالی بیست دو، سه تا. این چه جوری می‌رسه؟» (استاد شیمی، دانشگاه آزاد).

بنابراین، دانشگاه برای دفاع از عملکرد علمی خود تبدیل به ماشین بزرگ تولید متن علمی می‌شود و فقط از لحاظ کمی، تعداد انبوهی متن علمی را تولید می‌کند و همین سبب می‌شود روند تولید مقاله که فرایند خلق مسئله، کشف ابعاد آن است از بین برود و فقط کالبدی باقی بماند بدون روح. چنین فرایند به‌شکل‌گیری پدیده بهره‌کشی از دانشجو نیز منجر شده است:

«آقای اینجا سه تا پنج کتاب در یک‌سال چاپ کرده. نمی‌تونم درکش کنم؟ بعد دانشجو میاد که می‌بینی اون بچه نوشته باشش و به اسم اون آقا چاپ شده و دانشگاه داره به سمت اضمحلال میره» (استاد حقوق، دانشگاه تهران).

دانشجویان تبدیل به کارگران دست دومی می‌شوند که به بهانه پایان‌نامه یا کارهای کلاسی باید مقاله‌های علمی، ترجمه کتاب و یا حتی کتاب برای استادها خود تولید کنند و استادها تبدیل شده‌اند به ضبط‌کنندگان متن‌های علمی که توسط دانشجویان برای آنان تولید شده‌اند و استادها مطالب علمی دانشجویان را از آن خودسازی می‌کنند:

«دانشجوها مقاله می‌نویسن و استادها برگرده دانشجوها سوار میشن. استاد میره پیش همکارا میگه مقاله رو خودم نوشتم، دروغ میگه. کسی که قبل از استخدام یک مقاله نداشت. دانشجوهای رو جذب می‌کنه که توانایی مقاله نوشتن دارند و اگر توانایی نداشته باشند، اصلاً بهشون محل نمیده» (استاد تاریخ، دانشگاه تهران)

بنابراین، استادها از اخلاق علمی دور می‌شوند و این مرحله‌ای است که میانبرها به‌جای تلاش برای خلق اثر علمی می‌نشینند و به از بین رفتن اخلاق و اعتبار اثر علمی منجر

می‌شود. بنابراین، استادها از متن‌های علمی که تولید می‌کنند دور می‌شوند و احساس از خودبیگانگی می‌کنند:

«خیلی‌ها به خاطر اشرافی که به مقاله ندارند اون حس رو هم بهش ندارند» (استاد شیمی، دانشگاه تهران).

بدین ترتیب، استاد باید از سر اجبار متن‌های علمی را تولید کند که فقط اعتبار اداری او را حفظ می‌کند و در این میان اعتبار علمی از بین می‌رود:

«سیستم داره جووری من رو ارزیابی می‌کنه که من تن نمیدم. در نهایت می‌گه چندتا مقاله نوشتی، اما نمی‌دازه من یک‌سال فکر کنم تا یک مقاله خوب بنویسم چون هی داره من رو با تعداد، ارزیابی می‌کنه. برای من حس سرخوردگی دست داده» (استاد مکانیک، دانشگاه تهران).

بر این اساس، استاد دچار سرخوردگی می‌شود و به‌مرور موقعیت خود را به‌جای خلاقیت و نوآوری علمی در مقام کارمند و یا کارگر فرهنگی پیدا می‌کند:

«شما تولید کننده صرف یک کارخونه شدی و محقق و اندیشمند نیستی. تو رو گذاشتن جایی که موتوری بشی که یک اتفاق رو رقم بزنی و محور ارزیابی شما بر اساس کمیت باشه و تعدادی که تولید می‌کنی و معیشتت هم مناسب نباشه. این فشار سنگین روحی و روانی میاره» (استاد باستان‌شناسی، دانشگاه تهران).

استاد خود را در مقام کارمند بودگی و کارگر شدگی و دانشگاه را به‌مثابه کارخانه عظیم تولید متن علمی می‌داند که او فقط باید تولید کند و از محصولی که تولید می‌کند نیز دچار از خودبیگانگی است:

«شما تولید کننده صرف یک کارخونه شدی و محقق و اندیشمند نیستی. تو رو گذاشتن جایی که موتوری بشی که یک اتفاق رو رقم بزنی و محور ارزیابی شما بر اساس کمیت باشه و تعدادی که تولید می‌کنی و معیشتت هم مناسب نباشه. این فشار سنگین روحی و روانی میاره» (استاد باستان‌شناسی، دانشگاه تهران).

کارمندبودگی و کارگرشدگی استاد دانشگاه او را از شرایط زندگی حول کار علمی دور می‌کند. کار علمی دارای فرایندی از ایجاد مسئله، فهم، تبیین، و تحلیل آن است تا به پاسخ برسد، اما چنین فرایندی در دانشگاه ایرانی شکل نمی‌گیرد و جای آن را فشار برای تولید هرچه بیشتر متن‌های علمی می‌گیرد و ابعاد کمی قضیه به‌جای بعد کیفی آن می‌نشیند. بنابراین،

استاد دانشگاه در وضعیت تولید علمی خود دچار بحران می‌شود و این وضعیت در کنار مسائل معیشتی او را به نقطه‌ای از خودبیگانگی و سرخوردگی می‌رساند:

«به خاطر فشارهای دانشگاه من زخم معده گرفتم، مدتی تبعیض و مباحث منفی که یک چیز دیگری فکر می‌کردم و اومدم اینجا دیدم یک چیز دیگری هست و اینجا یک جور دیگه‌ای باید رفتار کنی» (استاد باستان‌شناسی، دانشگاه تهران).

روابط اداری دانشگاه اجازه‌ی پرورش روابط همدلانه برای کارهای گروهی به منظور تولید آثار علمی را نمی‌دهد؛ زیرا استادها را آن قدر درگیر مسائل کمی تولید علم می‌کند که استادها را به استادها امتیاز بگیر تبدیل کرده است. وقتی بحث کسب امتیاز و تقلا برای دستیابی به منابع قدرت در دانشگاه به وجود می‌آید، آنگاه روابط همدلانه جایش را به حسادت‌های مخرب و رقابت‌های ناسالم می‌دهد. بنابراین، روابط همدلانه که لازمه‌ی پویایی هر گروه علمی برای رشد و پویایی در علم است، از بین می‌رود:

«کسی که پشت سرش قضاوت شده سلیقه‌ای، اونم سعی می‌کنم این کار رو تلافی کنه حتی اگر کار خودش خوب باشه. یک چیزی رو نگه که یک چیزی رو درست کرده باشه. یک چیزی رو بگه که تلافی اون کار رو کرده باشه» (استاد نقاشی، دانشگاه آزاد).

روابط اداری دانشگاه هر آنچه منجر به تولید فضای پویای علمی باشد را از بین برده است. دادن موقعیت و انگیزه به استاد برای نوآوری و ایجاد شرایط رشد روابط همدلانه برای شکل دادن به کارهای علمی گروهی دو ویژگی بسیار مهم برای رشد و پویایی علم است، اما دانشگاه به مثابه ماشینی عظیم برای تولید محصولات علمی به تعدادی انبوه سبب می‌شود تا استادها را امتیاز بگیر کند، حرمت قلم شکسته و دستگاه فاسدی ایجاد شود که روابط بر اساس حسادت، قضاوت‌های غرض‌ورزانه، و رقابت‌های ناسالم باشد و امکان بهره‌کشی از دانشجو را فراهم نماید:

«ما اینجا کارگر فرهنگی هستیم. من می‌بینم نه چیز جدیدی می‌تونم به بچه‌ها بگم، نه با بچه‌ها رابطه برقرار کنم و نه تفکر جدید رو خلق بکنم. الان شده یک چرخه ورود و خروج دانشجو. ما اینجا داریم کارگری می‌کنیم» (استاد نمایش، دانشگاه آزاد).

تنزل مقام استاد به شرایط کارمند بودگی و کارگر شدگی نشان از دست رفتن زیست علمی استادهاست. از دست رفتن زیست علمی استادها اشاره به وضعیتی است که از پویایی، نوآوری، روابط همدلانه برای انجام کارهای علمی تهی شده است، اما استرس تولید انبوه مقاله، مقابله با حسادت‌ها، و رقابت‌های ناسالم و کسب امتیازهای لازم برای بقاء در موقعیت استاد دانشگاه

وجود دارد. بنابراین استادها دارای چنان فشار کاری، استرس فکری و درگیر با مسائل معیشت‌اند که باید پرسید آیا شرایطی برای ایجاد فضایی به‌منظور استفاده از آثار فرهنگی و هنری به‌وجود می‌آید؟

زیست فرهنگی استادان دانشگاه

مصرف آثار فرهنگی و هنری، موقعیتی است که استاد می‌تواند خارج از مرزهای حوزه تخصصی خود فکر کند. بنابراین، مصرف آثار فرهنگی و هنری مورد نظر است که دارای کیفیت و معیارهایی باشد که ذهن استاد را درگیر خود کند؛ زیرا آثار فرهنگی و هنری هم وجود دارد که محدود به ایجاد لذت صرف است و ذهن را با پیچیدگی معنایی روبه‌رو نمی‌کند، اما ما گونه‌ای از مصرف فرهنگی و هنری را در نظر داریم که درگیری احساسی و فکری برای استاد دانشگاه ایجاد می‌کند. در نتیجه، باید به‌دنبال فضا و زمان‌هایی باشیم که استاد دانشگاه شرایط استفاده از آثار فرهنگی و هنری را پیدا می‌کند.

خانه یکی از مهم‌ترین موقعیت‌هایی است که زمان و فضای مناسب برای مصرف فرهنگی را ایجاد می‌کند، هرچند استرس‌ها و فشار تولید متن علمی و انجام کارهای دانشگاه به درون خانه هم کشیده می‌شود و مهم‌ترین بستر مصرف فرهنگی از دست می‌رود:

«من باید به خانوادم حالی کنم که وقتی من خونه هستم، یعنی خونه هستم، اما فکر کنید که خونه نیستم» (استاد علوم ارتباطات، دانشگاه آزاد).

بنابراین، استاد وجود فیزیکی در خانه دارد، اما روح و تمرکز استاد همچنان درگیر حوزه تخصصی و مشغول امور مربوط به دانشگاه است.^۱

بنابراین، خانه به‌مثابه مهم‌ترین فضای مصرف آثار فرهنگی و هنری از بین می‌رود:

«کار اصلی ما بعد از دانشگاه تازه شروع میشه، ما مجبوریم در خانه بخونیم و این مشکل بزرگی که در خانه فضای دیگری هست و قرار نیست تو اونجا مطالعه کنی» (استاد ادبیات فارسی، دانشگاه تهران).

۱ باید به این نکته توجه داشت که اساتید برای تأمین وضعیت معیشت خود به واسطه کار هیئت علمی نیازمندند تا پروژه‌های علمی مختلفی را دریافت کنند و همچنین، کلاس‌های بیشتری را در دانشگاه‌های مختلف برای تدریس، فوق برنامه موظف خود، بگیرند. بنابراین، این کلاس‌ها، پروژه‌ها و پایان‌نامه‌ها فقط در محدوده فضای دانشگاه نیست، بلکه استاد برای رسیدگی به هر کدام از آنها نیاز به زمان بسیار زیادی دارد که ناگزیر به ساعت حضور در فضای خانه کشیده می‌شود. در نتیجه، وضعیت معیشت اساتید و انجام کارهای مختلف دانشگاهی برای پر کردن نیازهای خود به پدیده از دست رفتن فاصله بین زمان کار و زمان حضور در خانه منجر می‌شود. البته این مسئله‌ای مطلق برای همه نیست، بلکه وضعیتی است در فضای دانشگاهی ایران وجود دارد.

پس، خانه دیگر نمی‌تواند فضای ابتدایی باشد که استاد بتواند در آن اوقات فراغت داشته باشد: «فراغت خیلی سخت دارم. کارام از بین برده اونرو. آخر هفته میشینم کارای کلاسای توی هفته رو درست می‌کنم و اگر زمانی باقی بمونه می‌خوابم چون کمبود خواب دارم» (استاد موسیقی، دانشگاه تهران).

بنابراین، وقتی استاد ایرانی با این حد از کمبود وقت روبه‌روست، دیگر استفاده از آثار فرهنگی و هنری از حالت ضرورت خارج و به مسئله‌ای زائد و دست‌چندم تبدیل می‌شود، اما این مسئله مبنی بر از بین رفتن استفاده از آثار فرهنگی و هنری نیست، بلکه آنها کارکرد دیگری پیدا می‌کند. در این شرایط، آثار فرهنگی و هنری از مرتبه‌ای که باید در بین برنامه‌های زندگی روزمره استاد جایگاهی داشته باشد و استاد آگاهانه برای استفاده از آنها برنامه‌ریزی کند، به سطحی تنزل پیدا می‌کند که فقط دارای جنبه‌ی رهایی ذهن، ایجاد تنوع سر دست‌ی در بین کارها و به بیانی دیگر، ایجاد فضایی تهی برای رها کردن ذهن خسته از حوزه تخصصی است: «یک زم گرفتیم از دوستم از فیلم‌هایی که جایزه گرفتن، ولی هنوز فرصت نکردم ببینم و فقط یک کارتن هست که دیدم چون ذهنم رو آزاد می‌کنه» (استاد مکانیک، دانشگاه تهران).

استاد نیاز دارد تا ذهنش را آزاد کند، بنابراین به زمانی نیاز دارد که زمان سوخته است. زمان سوخته برای استاد زمانی است که مغزش از حرکت فکر کردن باز می‌ایستد و با ایجاد کمترین درگیری به دنبال ایجاد فضایی است که صرف زمان در آن کمترین اصطکاک و درگیری ذهنی را برای استاد به وجود می‌آورد:

«شما برای کار علمی باید فکر کنی و تنها وقتی که آرامش‌داری و فکرت رها میشه اونجایی که یک فیلم می‌بینی» (استاد علوم سیاسی، دانشگاه آزاد).

پس استاد نیاز به گونه‌ای از رهایی دارد که در پس آن می‌تواند ذهنش از فکر کردن در حوزه تخصصی خارج شود و این درجه‌ای از مصرف اثر فرهنگی و هنری است که استاد به دنبال آن است.

تعلق صرف به زبان تخصصی حاصل جدایی فرهنگ و دانش علوم طبیعی است که از دوران مدرن نهادینه شد (Latour, 1993). حوزه تخصصی تنها موقعیت فکر کردن برای استاد است و آنچه بیرون از آن قرار می‌گیرد برای استاد از ارزش فکر کردن تهی می‌شود. منظور از تهی‌شدگی اشاره به موقعیتی است که استاد از تمرکز و تفکر عمیق بر موضوع فارغ می‌شود و فقط حدود حوزه تخصص شایسته چنین دقت و تمرکزی است. به بیان دیگر، استاد فقط می‌تواند در

زبان تخصصی خود عمیق به فکر برود و با مسئله درگیر شود. استاد به زبان تخصصی خود محدود می‌شود و بدین ترتیب از توانایی او برای برقراری رابطه با جهان پیرامون که شامل زبان‌های معرفتی دیگر است کاسته و ضعیف می‌شود.

بدین ترتیب، مصرف آثار فرهنگی و هنری شرایطی را ایجاد می‌کند تا استاد با حوزه‌های معرفتی دیگر خارج از تخصص خود رابطه برقرار کند و بتواند موقعیت‌های جدیدی را برای تمرکز و فکر کردن پیدا کند. به همین سبب، آثار فرهنگی و هنری که ذهن استاد ایرانی را وارد دغدغه‌ای جدید خارج از حوزه تخصصی کند از دایره انتخاب‌های او خارج می‌شود:

«یکی از علائقم مطالعه در مورد موضوعات مذهبی و تاریخی و دفاع مقدس. بقیه رو اصلاً دوست ندارم، مثل فلسفه به این دلیل که شما یک کتاب رو می‌خونی و در یک آن میداری کتاب، ولی کتاب فلسفی شما رو یک هفته درگیر خودش می‌کنه و این اصلاً خوب نیست»
(استاد مکانیک، دانشگاه تهران).

پس استاد ضرورت رهایی ذهن را به درگیر شدن در حوزه‌ای جدید ترجیح می‌دهد. چنین فرایندی سبب می‌شود تا دامنه امکان فکر کردن برای استاد محدود شود و استاد نتواند دایره احساسات خود را گسترش دهد. راه‌های فکر کردن و احساس کردن جهان پیرامون محدود به زبان تخصصی استاد می‌شود و در نتیجه مهارت ارتباطی تقلیل پیدا می‌کند. پس باید پرسید، استادی که مهارت‌های ارتباطی پایینی دارد چگونه می‌تواند ایده‌های جدیدی را خلق کند و به گسترش دامنه‌های علم کند؟ همچنین، چگونه او می‌تواند به‌مثابه یک نخبه و گروه مرجعی که دانشجویان تربیت می‌کند به ارتقای مرزهای فرهنگ جامعه کمک کند؟

بنابراین، ما با مسئله چگونگی تعریف زمان و فضای روبه‌رو هستیم که نشان از آگاهی استاد از ضرورت استفاده آثار فرهنگی و هنری برای ارتقای فکر و احساس کردن جهان پیرامون است، اما وقتی ضرورت ارتقای فکر جای خود را به ضرورت یافتن راه فراری برای رهایی ذهن از دست زبان تخصصی داد آنگاه با نزول کارکرد مصرف فرهنگی مواجه‌ایم. چنین فرایندی را پیرامون خواندن کتاب می‌تواند پیدا کرد:

«من کتاب‌های بیشتر در مورد روابط خانوادگی رو می‌خونم. از وقتی تشکیل خانواده دادم، این مسئله مهم شده برام. کتاب‌هایی که در مورد روابط خانوادگی هست رو می‌خرم. کتاب شعر و رمان رو دارم، اما چی بشه که در سال بخونم. اصلاً وقت نمیشه»
(استاد آمار، دانشگاه آزاد).

از این رو، خواندن کتاب هم وقتی پیش می‌آید که استاد به دنبال کارکرد کتاب برای حل مسئله‌ای است که او در زندگی روزمره با آن روبه‌روست. به بیانی دیگر، استاد دچار مسئله می‌شود و برای حل آن کتاب می‌خواند. پس، کتاب خواندن به مثابه تصمیمی برای رویاروشدن با دنیای خارج از حوزه تخصص از بین می‌رود. البته، در بسیاری از موارد، استادها به دوران قبل از هیئت علمی و دانشجویی خود اشاره می‌کنند که اهل خواندن کتاب‌هایی مانند رمان بوده و یا در خانواده‌ای که بزرگ شده‌اند که اهل کتاب بوده‌اند، اما از بعد از هیئت علمی خواندن کتاب‌های خارج از حوزه تخصص به مسئله‌ای غیر ضروری تبدیل شده است: «من رمان قبلاً می‌خوندم، اما از وقتی که اومدم اینجا دیگه وقت ندارم» (استاد فیزیک، دانشگاه تهران). بنابراین، اختیار کردن موقعیت هیئت علمی سبب می‌شود تا استاد اولویت و حتی تمام فرصت‌های خود را در خدمت حوزه تخصصی قرار دهد.

با این توجه، مسئله‌ای که همچنان به شکل‌های مختلف بروز پیدا می‌کند عدم دریافت نشانه‌هایی است که استادها مصرف فرهنگی و هنری را به مثابه موقعیتی ضروری و لازم در برنامه زندگی روزمره خود پیاده کنند. مشاهده خودآگاهی در استاد‌های ایرانی از موقعیت خود و ضرورت هستی آن برای آشناسدن با دنیاهای معرفتی خارج از حوزه تخصصی مشاهده نمی‌شود. درحالی‌که در دانشگاه‌های کشورهای توسعه‌یافته برای موقعیت استادی مصرف فرهنگی و هنری یک ضرورت است به گونه‌ای که حتی دانشگاه نیز به آن دامن می‌زند و امکان حضور در فضای فرهنگی و هنری را برای استادها ایجاد می‌کند و آنان را در معرض شرایط استفاده از آثار فرهنگی و هنری قرار می‌دهد:

«من توی دانشگاه فرانسه بودم، یک سازمانی هست برای دانشجویان خارجی. اونجا که برید روی یک دیوار کلی اطلاعیه فرهنگی از تئاتر و کنسرت رو می‌بینی و تشویق میشی بری. استادی اونجا تئاتر رفتن، کنسرت رفتن و کتاب خریدن توی زندگیشون» (استاد مطالعات زنان، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و علوم اجتماعی).

برای مثال، دانشگاه‌های فرانسه دانشجویان و استادان دانشگاه را در معرض استفاده آنها قرار می‌دهد و در مقایسه با آن اگر به چگونگی مصرف موسیقی در نزد استاد‌های ایرانی باز گردیم آنان را در وضعیتی فعال برای گوش دادن به موسیقی پیدا نمی‌کنیم. وضعیت فعال نشان از صرف زمانی آگاهانه برای گوش فرا دادن به موسیقی است:

«وقتی رانندگی می‌کنم یا صبح دارم صبحانه می‌خورم یا ظرف می‌شورم، این زمانی که دارم موسیقی گوش میدم» (استاد مکانیک، دانشگاه تهران).

زمان‌هایی که استاد موسیقی را گوش می‌دهد، همانند کارکرد دیدن فیلم است، یعنی زمانی که برای استاد زمانی سوخته است.

زمان سوخته شرایطی است که استاد خارج از زمان حضور در فضای تخصصی خود با موضوعات پیش پا افتاده و معمول همراه است. برای استادی که نمی‌خواهد خارج از زمان تخصصی خود فکرش درگیر فکر کردن به موضوعات دیگر باشد پس زمان هم ارزش و معادل با اهمیت زمان تخصصی او نیست. استاد به موضوعات زندگی روزمره که با آنها درگیر است فکر می‌کند، اما تنها موقعیت تمرکز و عمیق فکر کردن بر روی مسئله در زمانی است که او بر مسئله تخصصی فکر می‌کند. به همین سبب، موسیقی در زمانی مانند رانندگی گوش داده می‌شود که در عمل کار دیگری جز آن نمی‌شود کرد و برای ایجاد تنوع موسیقی گوش داده می‌شود:

«موسیقی آروم دوست دارم و موقع نهار یک موسیقی آروم و اواخر شب دوست دارم، توی ماشین که شخصی دارم میرم و میام» (استاد آمار، دانشگاه آزاد).

بدین ترتیب، چیزی در مفهوم ذوق، طبع و شور موسیقایی برای استاد از اولویت برخوردار نیست و او فقط در زمان‌های سوخته که مشغول انجام کاری به غیر فعالیت علمی است، از آن بهره می‌گیرد. چنین فرایندی از مصرف نشان می‌دهد که استاد برای مصرف فرهنگی و هنری برنامه‌ای ندارد. وقتی برنامه‌ای وجود ندارد، پس طبع و ذوق استاد برای انتخاب آثار فرهنگی و هنری دیگر موضوعیت ندارد. استاد دارای معیار انتخاب نیست و آنچه او انتخاب می‌کند یا بر اساس خواسته‌های خانواده است و یا از سمت دوستان پیشنهاد می‌شود:

«بیشتر از اینکه تلویزیون نگاه کنیم خیلی موقع‌ها موسیقی گوش میدیم و از دوستان بیشتر می‌گیرم» (استاد کامپیوتر، دانشگاه تهران).

بنابراین، دایره دوستان و آشنایان معرفی‌کنندگان فیلم و موسیقی‌اند و در وضعیتی که سرانته خواندن کتاب پایین است، پس به سختی می‌توان دوستی را یافت که بتواند به استاد کتاب خوب برای خواندن پیشنهاد دهد:

«کتاب خوب معرفی نمیشه. من نمیرم دنبال اینکه پیدا کنم کدامش خوبه. دوست دارم بشنوم و وقتی که انتخاب کردم بخونم. متأسفانه از طرف دوستان معرفی نمیشه که این خوبه و برم بخونم. من رمان و تاریخی رو دوست دارم و اگر معرفی بشه بخونم» (استاد فیزیک، دانشگاه آزاد).

این مسئله نشان می‌دهد که استاد در معرض رخدادهای فرهنگی و هنری نیست و دانشگاه هم نسبت به چگونگی وضعیت زیست فرهنگی استادها حساسیت نشان نمی‌دهد. پس فقط دوستان و آشنایان باقی می‌مانند تا امکان آشناسدن استاد با اثر فرهنگی و هنری را ایجاد کنند. از پی آن، حتی تلویزیون به‌مثابه عمومی‌ترین و در دسترس پذیرترین رسانه‌ای که می‌تواند استاد را در معرض مصرف فرهنگی قرار دهد، همچنان نقش پر رنگی ندارد. برای مثال، استادها در هنگام شام و در کنار اعضای خانواده از تلویزیون استفاده بیشتری می‌کنند و استاد در معرض سریال، فیلم یا موسیقی که از آن پخش می‌شود قرار می‌گیرد:

«یک وقت‌هایی دور هم هستیم و شام می‌خوریم مسابقه‌های ورزشی و یا مستند نگاه می‌کنیم» (استاد شیمی، دانشگاه آزاد).

حتی در مواردی که استاد در کنار خانواده مشغول به تماشای تلویزیون است، باز همچنان وضعیت را کمتر شایسته تمرکز پیدا می‌کند و فکر او در حوزه تخصصی‌اش به‌سر می‌برد:

«من هم کتاب دستم هست و هم تلویزیون رو نگاه می‌کنم، اما اون عمقی که باید نگاه کنم رو توجه نمی‌کنم» (استاد علوم سیاسی، دانشگاه آزاد).

بدین ترتیب، تلویزیون در مقام عام‌ترین رسانه که می‌تواند استاد را در معرض مصرف فرهنگی قرار دهد، باز مورد توجه قرار نمی‌گیرد و به حاشیه کشیده می‌شود:

«من و خانومم تلویزیون رو نگاه نمی‌کنیم، مگه اینکه با فلش فیلم نگاه کنیم و برای فرزندم انیمیشن می‌ذاریم، اما استفاده از تلویزیون صفر» (استاد فیزیک، دانشگاه آزاد).

در نهایت چنین، فرایندی است که باید از بحران اوقات فراغت برای استادان دانشگاه صحبت کرد:

«من در زندگی همش گرفتارم، هیچ وقت خانواده ازم راضی نبوده و اوقات فراغتی ندارم» (استاد مقاله هنر، دانشگاه آزاد).

استاد در موقعیتی قرار دارد که زیست علمی در حوزه زیست فرهنگی او نفوذ کرده است. استاد دانشگاه ایرانی گرفتار به وضعیت تولید برای ماشین دانشگاه است تا چرخش‌های صنعت دانشگاه ایرانی برای انتشار متن‌های علمی از حرکت باز نایستد. استاد کارگر فرهنگی است که برای دانشگاه، متن علمی استخراج می‌کند و آن‌قدر فشار کار برای استاد ایجاد می‌شود که به حوزه خصوصی او کشیده می‌شود. بنابراین، برای استادی که حوزه خصوصی او دچار افول شده است، دیگر مصرف فرهنگی و هنری جایی برای اهمیت ندارد.

اساتید دانشگاه، زیست فرهنگی خود را رها درک می‌کنند:

«هیچ امکان تفریحی از سیستم بالا دستی برای استاد در نظر گرفته نمیشه. برای استاد هیچ سفری نداشتند و سفرهای مطالعاتی که باید هفت‌خوان رستم طی کنی» (استاد گرافیک، دانشگاه تهران).

چگونگی زیست فرهنگی استاد برای دانشگاه ایرانی مسئله نیست و از همه مهم‌تر نیز استادها دغدغه مصرف آثار فرهنگی و هنری را ندارند و حتی نسبت به ضرورت استفاده از آن آگاهی ندارند. در نتیجه، زیست فرهنگی استاد دانشگاه در وضعیتی بحرانی به سر می‌برد و دلیل آن را باید در پیوند بحران زیست علمی استادها در نظر گرفت و البته مشکلات اقتصادی که به سرخوردگی استاد دانشگاه دامن زده است:

«وقتی استاد از لحاظ مالی تأمین باشه همه فکر و انرژیش همین جاست و دیگه لازم نیست به جای دیگه‌ای فکر کنه. بحث معیشتش هم اوکی میشه و آخر هفتش رو هم داره، اما ما الان آخر هفتمون رو می‌ذاریم و بعد خودمون رو مقایسه می‌کنیم با کسانی که نصف ما درس نخوندن و نصف ما زحمت نمی‌کشن و درآمدهای پنج برابر ما دارند» (استاد فیزیک، دانشگاه تهران).

نتیجه‌گیری

اساتید، جزء نخبگان جامعه‌اند که دارای بالاترین سطح تخصص‌اند. بنابراین، آنان با تولید دانش بر وضعیت فرهنگ و مرزهای آن تأثیر مستقیم دارند. از طرفی دیگر، استادها گروه مرجعی‌اند که دانشجویان را تربیت می‌کنند و آنان نیز وارد عرصه‌های مختلف جامعه می‌شوند. بنابراین، استادها مستقیم و غیر مستقیم بر فرهنگ و چگونگی آن تأثیر می‌گذارند.

بدین ترتیب، استادها فرهیخته‌هایی‌اند که فرهنگ فرهیختگی را تولید می‌کنند. وقتی صحبت از فرهیختگی می‌کنیم، در واقع، اشاره به بعد زیبایی‌شناسی انسان دانشگاهی داریم. زیبایی‌شناسی انسان دانشگاهی در مقام استاد به موقعیت ایده‌های آرمان‌گرایانه او و تلاش برای به اجرای در آوردن آنهاست. پس، پیوند بین ایده‌های آرمان‌گرایانه و اجرای آنها در عمل زیبایی‌شناسی انسان دانشگاهی را ایجاد می‌کند.

بر این اساس، ایده‌های آرمان‌گرایانه موتور محرک، شور و انگیزه برای نوآوری و حرکت برای جابه‌جا کردن مرزهای دانش است و وقتی حرکت برای برآورده کردن ایده‌ها و آرمان‌ها صورت می‌گیرد، زیبایی‌شناسی انسان دانشگاهی نقش می‌بندد و فرهنگ فرهیختگی ایجاد می‌شود.

اما، پرورش ایده‌های آرمان‌گرایانه و نوآوری فقط به واسطه ماندن در محدوده زبان تخصصی امکان‌پذیر نیست. جهان پیرامون جهانی به هم پیوسته است که حوزه‌های معرفتی بر هم تأثیر می‌گذارد. بنابراین، استاد برای پرورش ایده‌هایش نمی‌تواند فقط محدود به حوزه تخصصی خود باقی بماند و در این میان، آثار فرهنگی و هنری مهم‌ترین دایره‌های معرفتی است که دامنه تفکر و احساسات استاد را گسترش می‌دهد. از این رو، دانشگاه باید دارای برنامه‌ای باشد که زیست علمی و زیست فرهنگی استادها را در پیوند با هم قرار دهد و استادها نیز باید خودآگاهی ضرورت استفاده از آثار فرهنگی و هنری را ایجاد کنند.

اما آنچه در دانشگاه ایرانی رخ می‌دهد، مسیر دیگری را طی می‌کند. دانشگاه خود را به ماشین بزرگ تولید متن علمی به تعداد انبوه تبدیل کرده است و استادها به مثابه کارگران فرهنگی آن به نظر می‌رسند. دانشگاه خود را در قالب صنعت تولید مقاله محدود کرده است و فقط زیست علمی استادها برای دانشگاه اهمیت دارد که چقدر متن علمی تولید می‌کنند و بر اساس آن امتیاز می‌گیرند. استاد برای تولید انبوه دیگر فرصت تفکر، تأمل و رعایت استانداردهای لازم برای یک مقاله را ندارد؛ زیرا فقط کمیت تولید مهم است و نه آنچه در قالب کیفیت در آن مطرح می‌شود. بنابراین، آثار علمی دارای کمترین میزان نوآوری و البته همراه با اوج‌گیری سرقت‌های علمی و بهره‌کشی از زحمات دانشجویان است.

بدین ترتیب، عقلانیت دانشگاه ایرانی بر اساس عقلانیت ارتقای و کسب امتیاز برای تصاحب موقعیت‌های علمی به واسطه تولید انبوه متن‌های علمی است. چنین عقلانیتی دیگر ایجاد تعامل علمی با همکار و شکل‌دادن به روابط همدلانه برای تعریف پروژه‌های علمی و کارهای گروهی را بی‌معنا می‌داند و جای آن را رقابت‌های ناسالم و حسادت‌های غرض‌ورزانه قرار می‌گیرد. بنابراین، مهم‌ترین مؤلفه‌های شکل‌گیری فضای رشد و توسعه دامنه‌های علم در دانشگاه ایرانی از بین می‌رود و این با اضمحلال اخلاق علمی همراه شده است. در نتیجه، زیست علمی استادان دانشگاه دچار از هم گسیختگی و بحران است.

بدین ترتیب، وقتی زیست فرهنگی استادان دانشگاه دارای این‌گونه از هم پاشیدگی است، تأثیرهای آن نیز به زیست فرهنگی آنان هم سرایت می‌کند. بسیاری از کارهای دانشگاه به زندگی خصوصی استادها نیز کشیده می‌شود و استادها در استرسی به‌سر می‌برند که آن نیز همراه با مسائل معیشتی و تأمین نبودن زندگی آنان است. پس، چنین سرخوردگی‌هایی که ناشی از مصائب اشغال موقعیت استادی دانشگاه است، آنان را با افول شوق، روزمرگی، مرگ

انگیزه‌ها و از خودبیگانگی همراه می‌کند. به همین سبب، استفاده از آثار فرهنگی و هنری برای استاد به موضوع دست‌چندی تبدیل می‌شود. وقتی بسترهای نوآوری خشک می‌شود، دیگر استاد به دنبال ارتباط با دنیای پیرامون برای توسعه‌ی مرزهای تخصصی‌اش نیست. زیست فرهنگی استاد تنها فرصت برای قرار گرفتن در معرض حوزه‌های معرفتی مختلف است.

آثار فرهنگی و هنری، مهم‌ترین فضایی است که استاد می‌تواند دغدغه‌ی فکری ایجاد و بر روی مسئله‌ای خارج از حوزه‌های تخصصی خود تمرکز کند. در این فرایند، استاد به زبان‌های مختلف برای خودبیانگری مسلط می‌شود و مهارت ارتباطی او با جهان پیرامونش گسترش پیدا می‌کند. استاد خارج از حوزه‌ی تخصصی خود موضوعی برای فکر کردن و صحبت پیرامون آن دارد. از این رو، استاد در شبکه‌ای از روابط معرفتی در جهان پیرامون خود قرار می‌گیرد.

اما تصویری انتزاعی که از مقاله‌ی حاضر به دست می‌آید، این است که زیست فرهنگی استاد ایرانی در بحران به سر می‌برد و خبر از وضعیت نامساعد زیست علمی او می‌دهد. زیست فرهنگی مناسب به زیست علمی خوب و زیست علمی مناسب به زیست فرهنگی خوب منجر می‌شود. چنین فرایند رفت و برگشتی به گسترش روابط همدلانه در تعامل‌های علمی با همکاران و ایجاد موقعیت نوآوری و بالا رفتن کیفیت علمی دامن می‌زند که در شرایط دانشگاه ایرانی این فرایند دچار اختلال و اضمحلال شده است. بنابراین، دانشگاه ایرانی ناتوان در تولید استاد فرهیخته و فرهنگ فرهیختگی است.

منابع

- احمدی، غلامرضا، دارویی، مهشید (۱۳۸۰) بررسی نحوه ی گذران اوقات فراغت استادان دانشگاههای شهر اصفهان، علوم انسانی دانشگاه سیستان و بلوچستان، شماره ۱۴.
- اشتریان، کیومرث (۱۳۹۱) مقدمه‌ای بر روش سیاست‌گذاری فرهنگی، تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.
- حسینی، سارا (۱۳۹۶) بررسی جامعه‌شناختی مصرف فرهنگی با همه‌چیزپسندی فرهنگی: مطالعه مورد استادان و کارمندان دانشگاه تربیت مدرس. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده ادبیات و علوم اجتماعی، دانشگاه تربیت مدرس.
- ذکایی، محمد سعید، اسماعیلی، محمدجواد (۱۳۹۰) جوانان و بیگانگی تحصیلی و دانشگاهی، تحقیقات فرهنگی ایران، دوره ۴، شماره ۴، صص ۵۵-۹۰.
- رضایی، محمد (۱۳۹۰) کلاس درس و چگونگی حضور سوژه متخلف، کارفرما: مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- فاضلی، نعمت‌الله (۱۳۹۶) فرهنگ و دانشگاه، تهران: نشر ثالث.
- قانع‌راد، محمد امین (۱۳۸۵) نقش تعاملات دانشجویان و اساتید در تکوین سرمایه اجتماعی دانشگاهی، جامعه‌شناسی ایران، دوره ۷، شماره ۱، صص ۳-۲۹.
- Braga da Cruz, M. (2006) "Contemporary Challenges to European University Culture", Higher Education in Europe, 31 (4) , 399 - 401.
- Cunningham, P. & Leslie, B. (2011) "Universities and cultural transmission", History of Education, 40(2), 135-141.
- Chatterton, P. (2000) "The cultural role of universities in the community: revisiting the university community debate", Environment and Planning, 32: 165- 181.
- De Wit, K. (2010) "The Networked University: The structure, culture, and policy of universities in a changing environment", Tertiary Education and Management, 16(1) , 1 - 14.
- DiMaggio, P. (199۴) "Social structure, institutions, and cultural goods: the case of the United States", in Eds P Bourdieu, J S Coleman (WestviewPress, Oxford) , pp 133_167.
- Evans, L. (2015) "University Professors as Academic Leaders: Professorial Leadership Development Needs and Provision, Educational Management", Administration & Leadership, 45(1), 123-140.
- Frow, J. (1995) ,Cultural Studies and Cultural Value, Oxford: Clarendon Press.
- Kazemi, A. V. & Dehqhan A. D. (2017) "The new academic proletariat in Iran", Journal of Critique (RCSO) , 45 (1 - 2): 141 -158.
- Knoop, B. (1986) "Causes of alienation among university professors", Perceptual and Motor S&Is, 6(3), 677-678.
- Latour, B. (1993) We Have Never Been Modern. (Catherine Porter Trans.). Cambridge: Harvard University Press.
- Mayor, F. (1992) "Culture and the University", European Education, 24 (1) , 7 -24.
- Mayor, F. (1989) "Culture and the University", Higher Education in Europe, 14 (1) , 5 - 15.
- Szostek, A. (2004) "Morality, Culture, and Modernity: Challenges to the University", Higher Education in Europe, 29(4) , 467 - 474.
- Thompson, M. E. (1978) "Professor culture: An image of the academic facilitator, Peabody Journal of Education", 55(3) , 205 - 209.